

در طواف نساء

سرزمین منا، امروزه برای خود شهری شده است، تقریباً متصل به مکه. پس از انجام مناسک و بیرون آمدن از احرام، تنها یک کار دیگر در پیش بود، بازگشت به مکه و آخرین طواف. در این حال و هوا، یادم از روزگار کودکی ام می آید. پیش از رسیدن نوروز یک حمام مفصل، ر اولین روز سال هم لباس های نو می پوشیدیم، کفش هایی که پدر، تازه برایمان سفارش داده بود به پا می کردیم، پیش از آن یعنی یکی دو هفته مانده به نوروز، مادر با یک خانه تکانی اساسی به نو کردن خانه و شست و شوی فرش و تمیز کردن اتاق ها می پرداخت. صبح روز عید، هوای تازه ی بهار، کفش و لباس نو، همه جا تمیز و شفاف، خویشاوندانی که پیش از این کدورتی با هم داشتند همه به صلح و آشتی، خندان و شاد، و ما کودکانی که انگار تازه چشم به جهان زیبای آشتی گشوده ایم. باید به مکه باز گردیم برای آخرین دیدار با هاجر؛ آخرین طواف. انگار در این طواف وداع، حرف هایی هم در دل مانده که باید به هاجر بگویم. مثل کودکی که لباس نو پوشیده و عازم سفر است و حالا برای خداحافظی به نزد مادر می شتابد. ابراهیم و اسماعیل هم آمده اند. مگر نه این است که این آخرین دیدار را طواف نساء هم گفته اند؟

عجیب است، حالا چشمم به این خانه که می افتد، بسیاری چیزها به گونه ای دیگر به یادم می آید. اینجا که روزگاری مزار هاجر بوده، مادر همه ی اسماعیل های تاریخ، مادر همه ی تبعید شده ها، مادر همه ی آنها که به اشتیاق نوزایی در پیرامون این خانه، چرخیده اند و در یک کلام مادر آزادی!

برایم عجیب بود که چرا از نام بیت العتیق در سوره ی حج، تنها هنگامی یاد شده که زائر مناسک خود را به اتمام رسانیده است. اما حالا که می بینم «عتیق» یعنی آزاد شده. یادم از هجرت هاجر می آید که از اسارت تا آزادی راه آمده است. «عتیق» یعنی آزاد شده؛ اعم از آنکه آن آزاد شده زن باشد یا مرد، غلام بوده باشد یا کنیز. هم چنین «عتیق» یعنی گرامی، بزرگوار، شریف، اصل و برگزیده و ناب. مرد یا زن آزاد شده از آن جهت گرامی و بزرگوار است که شایستگی آزادی را داشته است.

به یاد می آورم که ما هم از راه دوری آمده ایم، از هزاره های پیش، از روزگاری که به صورت گله های انسانی در جنگل های دور تاریخ می زیستیم، نزدیک تر اگر بگویم شاید از بازارهای برده فروشی در بغداد و ری و نیشابور و بلخ آمده باشیم. بی هوته است اگر در جست و جوی اصل و نسبی آزاده برای خود باشیم. ما از روزگاران اسارت می آییم، در راه که می آمدیم پس از رنج های بسیار توانستیم به اسارت خویش آگاه شویم. داستان روزگاران برده داری و برده فروشی، داستان خودمان است. داستان هاجر کنیز آزاد شده، داستان زنان و مادران خودمان است. بگذار یهودیان برای خود اصل و نسبی رها از اسارت تصور کنند، اما شرف و بزرگواری در این نبود که آدمی اصل و نسب دار باشد، در این بود که راه دراز و پر پیچ و خمی از اسارت تا آزادی را طی کرده باشد. نام «بیت العتیق» با مفهوم

آزادی همراه است، با سرنوشتِ هاجر نیز گره خورده است و بسا که حج و هاجر (مهاجرت کننده) و «بیت‌العتیق» بازتاب یک واقعه‌ی سترگ در تاریخ تحول بشری بوده و خواهد بود.

«عتیق» معانی دیگری هم دارد. چیزی کهن و قدیمی که در گذر ایام نه تنها فرسوده نمی شود بلکه هم‌چون شراب کهنه، ناب‌تر و گزیده‌تر هم می‌شود. هرچه زمان می‌گذرد و هر اندازه که آدمیان به هوشیاری و دانایی بیشتری بالغ می‌شوند، مفهوم آزادی نیز ناب‌تر و گزیده‌تر می‌شود.

«بیت‌العتیق» خانه‌ای است برآمده از شرف و آزادگی و آزادی؛ یا خانه‌ای که به ستم برنیامده است. هم‌چون اهرام مصر زیر ضربات شلاق و خون بنا نشده است؛ این خانه که با قلب زائر یگانه می‌شود، برای آسایش هیچ سلطان و جباری نیست، بلکه جایی است برای گرد آمدن مردم در کنار هم، قلبی است به مانند صحرا که حتی انواع جان‌دار و گیاه را در خود گرامی می‌دارد. در این جا حرمت جانِ مورچه‌ای از هیبت سلیمانی کمتر نیست. هیچ کس در این جا گرسنه نباشد تا به خاطر نان، دیگری را مدح و ثنا گوید. هیچ کس مرید و بنده و رعیت و حتی کارگر دیگری نیست تا برای رضایت خاطر ارباب، خود را کوتاه‌تر از آنچه هست بنماید.

با آن اعمال نمادین و آغاز چرخش و طواف از نقطه‌ی حجرالاسود، زائر می‌تواند دریابد که همه از یک زهدان، از یک مادر و از یک طبیعتِ مشترک به این جهان آمده‌اند و دریابد که خود نیز مانند همه‌ی جان‌داران دیگر از مادری به نام زمین زاده شده است و زمین که مادر همه‌ی زندگان است، فرزندان خود را دوست دارد و مدام در تلاش است تا شاهد و شیر خود را به آنان ارزانی کند.

برای زندگی در این گیتی، چه تفاوتی هست میان آدم و گیاه و جانور؟ پس هیچ کس، دیگری را نترساند، امکانات زندگی برای همه‌ی فرزندان زمین مهیا است، حتی آنان که ایمانی به خدا و روز بازپسین ندارند از متاع زندگی در این وادی محروم نخواهند بود. و به سبب ایمان نیاوردن به خدا و روز بازپسین نمی‌توان نعمت زندگی را برای آنان حرام و ناروا شمرد. این از ویژگی‌های هر مادری است که به همه‌ی فرزندان‌ش عشق بورزد. چه آن که باهوش‌تر باشد یا کم‌هوش‌تر، زیباتر باشد یا زشت‌تر.

به تعبیر دیگر، اگر از ویژگی‌های مادر، آن است که کاری به زشتی و زیبایی فرزندان‌ش ندارد و همه را در دامن خود به مهر می‌نوازد. هیچ کس اجازه‌ی آن را ندارد که چیزی را بر دیگری تحمیل کند؛ حتی به نام دین و خداوند. هرکسی خود مسؤول به ثمر رسانیدن خویش است. در ازدحام جمعیتی که لبیک‌کنان خدای آفریننده را می‌خوانند هیچ امیری و جباری قدرت سلطه‌ی بر دیگران را نخواهد داشت. زیرا که هیچ کس مالک دیگری نیست.

اما دریغ..... یادم از زنان ستم‌کشیده‌ی افغانستان و ایران و دیگر سرزمین‌های دور و نزدیک می‌آید که هر کدام می‌توانستند برای خود هاجری باشند و نیستند. شاید هم هستند و من نمی‌دانم...

برگرفته از کتاب: [حج، از مناسک نوزایی تا فرایند فردیت](#)